

پنجره‌های شخصی

محمد کاظم مزینانی

خورشید
سر وقت بیدار می‌شود و می‌خوابد
اما خورشید شاعران
هر وقت دلش بخواهد می‌تابد

این شاعر نیست که معمولاً مضمون را
انتخاب می‌کند
مضمون است که او را شکار می‌کند
شاعر انتخاب‌گر
معمولاً خودش را تکرار می‌کند

کار شاعر
کشف و ارائه چشم اندازه‌های تازه است
وگرنه شعر او
تنها باعث خمیازه است
چیزی که شاعر را از پا درمی‌آورد
تکرار است
بدون خلاقیت و نوآوری
کار او زار است

قبل از سرودن شعر
باید ببینی چه برای گفتن داری
حرف‌های نو و تازه
یا مشت‌های واگوبه‌های تکراری؟

هر چه سوژه‌ای را بهتر زندگی کرده باشی
بهتر می‌توانی درباره‌اش شعر بگویی
وگرنه شعرت می‌شود شبیه شعر دیگران
بدون هیچ طعم و رنگ و بویی

اگر سوژه‌ها برای خودت باشند
برای خواننده نیز اتفاق می‌افتند
وگرنه شعر تو می‌شود
از جنس حرف‌هایی که «شنیدیم و گفتند»

شعر گفتن
سوخت و سوز ندارد
و فقط دیر و زود دارد
چرا که به تعداد آدم‌های روی زمین
پنجره وجود دارد

اگر می‌خواهی قشنگ‌ترین سوژه‌ها را
پیدا کنی
بهتر است پنجره‌ای
به روی خودت وا کنی

نمونه‌ای از شکارشاعر به وسیلهٔ مضمون

شب‌ی گیسو فروهشته به دامن
پلاسین معجز^۱ و قیرینه گرز^۲
به کردار زنی زنگی که هر شب
بزاید کودک بلغاری^۳ آن زن
کنون شوبش بمرد و گشت فرتوت
از آن فرزند زادن شد سترون
شب‌ی چون چاه بیژن تنگ و تاریک
چو بیژن در میان چاه او، من
ثریا^۴ چون منیژه بر سر چاه
دو چشم من بدو، چون چشم بیژن
منوچهری دامغانی

پی‌نوشت

۱. سرپند، روسری
۲. تاج سیاه جواهر نشان
۳. فرزند سفید پوست، کنایه از روز
۴. ستارهٔ ثریا